



A Survey of Strange and Humorous Pen Names in Persian Poetry

Mahmoud Fazilat¹ Hamidreza Fahandezhsaadi²

1. Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: mfazilat@ut.ac.ir

2. Corresponding Author, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: hamidreza.saadi@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
research article
(P 69-90)

Article history:

Received:
23 January 2023

Received in revised form:
17 May 2023

Accepted:
26 June 2023

Published online:
20 September 2023

ABSTRACT

One of the remarkable topics in the history of Persian poetry is «pen name» and choosing pen name. According to the remaining documents in the works of poets, the more we come from the fourth and fifth centuries (.A .H) to the later centuries, the more the necessity of having a pen name among the poets becomes apparent; By mentioning this fact that as we approach the contemporary era, the repetition of pen names and also their function with a not very favorable semantic load is increasing. In this article, with the aim of a more detailed knowledge of the social contexts of Persian poetry, the introduction and examination of humorous, rare and sometimes derogatory pen name have been specially discussed. First, there is an introduction in the definition, background of the pen name, how and the criteria of its selection. Then, explanations and notes about strange and humorous pen name are presented, and in the continuation of it, thirty-eight cases of such pen name have been introduced. These poetic titles are often taken from the names of animals, emotional defects, physical defects, and the names of some foods. Thirteen of these cases are from the names of animals, such as «dog», «cat», «crow» and «jackal»; Eight examples of humiliating descriptions such as «idiot» and «scrap» have been selected. Six pen names are chosen from among physical defects such as «one-eyed», «thin bearded» and «blind». In three cases, they used the names of objects such as «basket» and «horn». Two pen names are used from the names of plants, such as «beetroot» and «flixweed», and in two cases, from the names of edibles, i.e. «dupiazeh» and «kaka». A poet with the pen names «Jenn» is seen. Another poet's pen name is "Di-Dim-Dam" which is considered a kind of sound name. A poet called himself «Gharmand» (that is, a person who lives in a cave) and another person called himself «Appetite» because he wrote a poem about food. As a result, the pen names are mostly taken from the names of animals, and among the names of animals, the name of «dog» is seen more often. The historical range of such pen names is from the 9th to the 14th century, and geographically, the city of Isfahan has the largest share. Most of these poets have few names, and the examination of their brief biographies in the books of Tazkira shows that sometimes they deliberately put strange pen names on themselves, and in some cases, the people around the poet or the literary community labeled the poet with such pen names. The mind and language of many of these poets have been inclined to humor and sarcasm, and in the very few examples that remain of their poems, they have mentioned their strange pen names.

Keywords:

pen name, Choghondar Esfahani, Shoghal Moammaei, Dupiazeh Heravi, Ablah Samarkandi, Gorbe Shusstari, Kalagh Qazvini.

Cite this article: Fazilat, Mahmoud and Hamidreza Fahandezhsaadi (2023), "A Survey of Strange and Humorous Pen Names in Persian Poetry", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol: 12, Issue: 2, Ser.N: 30, 69-90, https://jlc.r.ut.ac.ir/article_92884.html





پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت

شاپای الکترونیکی: ۲۶۷۶-۷۶۲۷

<https://jalit.ut.ac.ir>



جستاری در تخلص‌های غریب و طنزآمیز در شعر فارسی

محمود فضیلت^۱ | حمیدرضا فهندژ سعدی^۲ ✉

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: mfazilat@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: hamidreza.saadi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (ص ۶۹-۹۰)</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۳</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۲/۲۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۴/۵</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۶/۲۹</p>	<p>از موضوعات بایسته بررسی و پژوهش در تاریخ شعر فارسی، تخلص و تخلص‌گزینی است. بر اساس اسناد باقیمانده در دیوان شاعران و کتب تذکره، هرچه از قرون چهارم و پنجم هجری به‌سوی قرون متأخر می‌آییم، ضرورت داشتن تخلص در میان سخن‌سرایان بیشتر به چشم می‌آید؛ با ذکر این مطلب و عارضه ادبی، هرچه به دوران معاصر نزدیک می‌شویم، تکرار تخلص‌ها و هم‌چنین کارکرد القابی با بار معنایی نه‌چندان مطلوب، رو به افزونی می‌گذارد. در این مقاله، با هدف آگاهی جزئی‌تر با زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی، به‌طور ویژه به معرفی و بررسی تخلص‌های طنزآمیز، کمیاب و گاه خودکم‌بینانه پرداخته شده است: ابتدا مقدمه‌ای در تعریف، پیشینه تخلص، چگونگی و معیارهای انتخاب آن آمده است. سپس نکته‌ها، توضیحات و تذکراتی درباره تخلص‌های غریب و طنزآمیز ارائه شده و در ادامه آن، به معرفی ۳۸ مورد از چنین تخلص‌هایی پرداخته شده است. این القاب شاعرانه را اغلب از اسامی حیوانات، عیوب نفسانی، نقص‌های جسمانی و نام برخی خوراکی‌ها برگرفته‌اند. محدوده تاریخی این‌گونه تخلص‌ها از قرن نهم تا چهاردهم هجری است و از لحاظ جغرافیایی، شهر اصفهان بیشترین سهم را دارد. بیشتر این شاعران، کم نام و نشان هستند و بررسی زندگی‌نامه مختصرشان در تذکره‌ها نشان می‌دهد که گاه، خودخواسته، تخلص‌های عجیب را بر خود می‌نهادند و در پاره‌ای موارد، اطرافیان شاعر یا جامعه ادبی، چنین تخلص‌هایی را برچسب‌گونه بر شاعر می‌زدند. ذهن و زبان بسیاری از این شاعران، به طنز و هجو و هزل مایل بوده است و در نمونه‌های بسیار اندکی که از سروده‌های آنان باقی‌مانده، به تخلص‌های عجیب و غریب خود اشاره کرده‌اند.</p>
کلیدواژه‌ها:	تخلص، چغندر اصفهانی، شغال معمایی، دوپایزه هروی، ابله سمرقندی، گربه شوشتری و کلاغ قزوینی.

استناد: فضیلت، محمود و حمیدرضا فهندژ سعدی (۱۴۰۲)، «جستاری در تخلص‌های غریب و طنزآمیز در شعر فارسی»، پژوهش‌نامه نقد ادبی و بلاغت، دوره ۱۲، ش ۲، پیاپی ۳۰، ۶۹-۹۰. https://jlc.ut.ac.ir/article_92884.html



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

۱. مقدمه

تخلص در علم بدیع به دو معنی تعریف شده است: یکی آن که شاعر در اثنای قصیده، از مقدمه یا تشبیب به موضوع اصلی قصیده اعم از مدح و مرثیه و... منتقل شود که این انتقال، ضوابط خاص خود را دارد و شرط اول این است که این انتقال با کمال ملایمت و مناسبت صورت گیرد و به قول علمای بدیع به انسجام قصیده آسیبی نرساند. معنی دوم تخلص، «لقب شاعرانه» است. شاعران نام یا لقب شاعرانه خود را در خلال شعر به‌خصوص غزل می‌آورند. جایگاه قرارگرفتن این تخلص در اشعار متفاوت است؛ اما بیشتر شاعران آن را در پایان غزلیات می‌آورند. «سعدی ظاهراً اولین شاعری است که تخلص شعری خود را در پایان همه غزل‌های خویش آورده و این سنت پس از وی در غزل فارسی رعایت شده است» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۳۱۲)؛ اما پیشینه کارکرد تخلص به سروده‌های پدر شعر فارسی یعنی رودکی بازمی‌گردد؛ چنان که در اشعار استادانی همچون دقیقی، کسایی، عماره مروزی و منوچهری و بسیاری از شعرای قرن چهارم و اوایل پنجم نیز تخلص یا لقب شاعرانه دیده می‌شود (← شفیی کدکنی، ۱۳۸۲: ۵۳).

درباره علل و چرایی انتخاب تخلص نمی‌توان به‌صورت قطعی نظر داد؛ اما می‌توان گمان برد که سخن‌سرایان برای جلوگیری از سرقت ادبی، شناخته شدن هرچه بیشتر و سریع‌تر در جامعه ادبی و همچنین جلوگیری از به اشتباه افتادن مخاطب به سبب تشابه اسامی شاعران، دست به گزینش تخلص برده‌اند. به نیکی می‌دانیم که در قرون اولیه پس از اسلام، نام‌گذاری بر اساس اسامی بزرگان دین سخت رواج داشت؛ بنابراین اگر شاعری احمد نام بود و اسم پدرش محمد، بسیار محتمل بوده است که نامش (برای مثال: احمد بن محمد) با اسامی رایج جامعه، به‌خصوص هم‌کسوتانش خلط شود و مخاطب، هویت شاعر اصلی را تشخیص ندهد.

برای انتخاب تخلص، ملاک و شیوه‌های مرسوم وجود داشته است؛ مانند استفاده از نام ممدوح و بزرگان، نام و نسب خود شاعر، نام مورد علاقه شاعر، نام‌های تاریخی و اساطیری، تخلص نزدیکان، نام شغل و مقام اجتماعی، اسم زادگاه و وطن سراینده، ظاهر شاعر و شخصیت و اهداف و آرزوهای شاعر. برخلاف شعر امروز که شاید لقب شاعرانه اهمیت چندانی نداشته باشد، در گذشته گاه بر سر گزینش تخلص جدال صورت می‌گرفته است؛ گاه شاعر تخلصی را به ارث می‌برد و گاه در عالم شعر و شاعری تخلص‌ها به فروش می‌رسید؛ و بسیار اتفاق می‌افتاد که انتخاب تخلص را از شعرای باتجربه تقاضا می‌کردند (← احمدی پوراناری، ۱۳۹۳: ۲۷-۳۶). تخلص «به این وسعت و شمول که در شعر فارسی دیده می‌شود در شعر هیچ ملت دیگری ظاهراً دیده نشده است و اگر هم مصادیقی بتوان یافت، در شعر زبان‌هایی است که تحت تأثیر شعر فارسی و آیین‌های آن قرار داشته‌اند و در حقیقت از درون این فرهنگ و این ادبیات نشئت یافته‌اند؛ مانند شعر ترکی و ازبکی و ترکمنی و اردو و پشتو و دیگر شعرهای آسیایی همسایه» (شفیی کدکنی، ۱۳۸۲: ۴۶).

یکی از مباحث قابل‌توجه و بعضاً بحث‌برانگیز در تاریخ شعر فارسی، مشاهده تخلص‌های غریب، دور از ذهن و طنزآمیزی است که در کتب تذکره شاعران دیده می‌شود. این‌گونه

تخلص‌ها، به‌ویژه در دوران‌های متأخر، یعنی از سده هشتم و نهم به بعد، بیش‌ازپیش به چشم می‌آید؛ با این حال، نباید چنین گمان رود که گزینش این‌گونه تخلص‌های شگفت و گاه رکیک و زنده در میان شعرای متقدم مطلقاً وجود نداشته است، بالعکس در اوراق کهن گاه به القابی برمی‌خوریم که به سبب استهجان لفظ، زبان و قلم را از ذکر آن شرم می‌آید (← رادویانی، ۱۳۶۲: ۳۷)؛ یا طیان مرغزی، شاعر اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را دشمنان یا منتقدان «ژاژخای» لقب داده بودند (مدبری، ۱۳۷۰: ۳۰۹). پرسشی که در این باره پیش می‌آید این است که آیا این تخلص‌ها توسط خود شاعر انتخاب می‌شده است یا از جانب دیگران. به نظر می‌رسد که القاب و تخلص‌های نامناسب و مستهجن که گاه در متون متقدم زبان فارسی دیده می‌شود از سوی دشمنان و منتقدان، بر شاعر نهاده شده‌اند. البته شاعری مانند ژاژخای، خود به ژاژخایی خویش معترف است و آن را شکر می‌داند (همان: ۳۱۹).

تذکره‌نویسان درباره علل و انگیزه‌های تخلص‌گزینی گاه‌گاه آگاهی‌هایی به دست می‌دهند اما به‌گونه‌ای نیست که بتوان نتایجی قطعی در این زمینه به دست آورد. چنین می‌نماید که انتخاب تخلص‌های مورد نظر در میان قدما غالباً از جانب رقیبان ستیهنده و یا دشمنان انگارین صورت می‌یافته و در حکم برچسبی شاعرانه و طنزآلود شمرده می‌شده است و در سخن‌سرایان متأخر از طرف خود شاعر انتخاب می‌شده است و این امر را می‌توان در اشعار آنان نیز واکاوی نمود. این که سراینده‌ای در سروده‌هایش آشکارا خود را سگ و گاو و ابله و... معرفی نموده است خود نشانه تعمّدی برای انتخاب یا پذیرش آن عناوین است. هم‌چنین باید گفت که بعضی از القاب شاعرانه در نظر امروزیان مضحک و تحقیرکننده به نظر می‌رسد اما باید دانست که این تخلص‌ها در گذشته به سبب رواج و غلبه بعضی اندیشه‌ها (مانند ملامتی‌گری، فقرگرایی، تصوف و مانند این‌ها) بر جامعه، کاملاً عادی و فاقد هرگونه غرابت بوده است؛ برای مثال تخلص «وحشی» را نمی‌توان به معنی امروزی‌اش برداشت و معنا کرد. در واقع باید چنین لقبی را بر اساس باور صوفیانه و زاهدانه، به معنی «مردم‌گریز»، «منزوی» و یا «متبتّل» دانست. بر اساس فرهنگ سخنوران چهارده شاعر با تخلص «دیوانه»، هفت تن با عنوان «بی‌کس» و «بی‌کسی»، سه شاعر با تخلص «تشنه»، سیزده تن با تخلص «جنون» و «جنونی» و سه شاعر با تخلص «بیمار» وجود دارد که تعدّد این اسامی خود می‌تواند دلیلی بر رواج و عدم غرابت تخلص‌های این‌چنینی باشد. هم‌چنین یادآوری می‌کنیم که بعضی تخلص‌ها و پس‌وندهایی که غریب به نظر می‌رسند، منسوب به بعضی از طوایف یا مناطق جغرافیایی میهنمان ایران است و نباید با آنها به‌گونه‌ای طنزآمیز برخورد شود؛ مانند دو تن از شاعران با اسامی «زیب مگسی» و «دیوانه کشکی» که «مگس» نام یکی از طوایف کرمان و بلوچستان است و «کشکک» نام چند منطقه در خراسان که باید به‌صورت «کشکک» خوانده شود. به همین سبب ما در این جستار به معرفی شاعرانی با این‌گونه تخلص‌ها نپرداخته‌ایم.

برای این مطالعه مختصر، فرهنگ سخنوران را به‌صورت کامل بررسی و تخلص‌های مورد نظر را استخراج نمودیم و تا آن‌جا که دسترسی به منابع ممکن بود، اطلاعاتی در باب صاحبان

این تخلص‌ها گردآوری نموده‌ایم و بخش عمده آنها را در این نوشته ارائه کرده‌ایم و قسمتی اندک را که نیاز به جستجوی بیشتری داشت، به فرصتی دیگر موکول کردیم. کم‌ترین فایده این یادداشت آن است که خوانندگان ادب‌دوست می‌توانند عمده این‌گونه تخلص‌ها را از نظر بگذرانند و بعدها آن‌ها را با عنایت به مباحث تاریخی و جامعه‌شناسی و حتی روان‌کاوی بررسی نمایند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

مؤتمن بخشی از کتاب *تحول شعر فارسی* را به بحث درباره تخلص و چگونگی آن در غزل فارسی اختصاص داده است (بی‌تا: ۵۷-۶۳). شفیع کدکنی (۱۳۸۲) به بعضی از زمینه‌های اجتماعی انتخاب تخلص در شعر فارسی پرداخته و بخشی از مقاله را به تحلیل و چرایی کاربرد تخلص‌های غریب، شوخ‌طبعانه و بعضاً نادل‌پذیر اختصاص داده است. احمدی پوراناری (۱۳۹۳) نیز در پژوهشی مفصل و ارزشمند به بررسی تخلص در شعر فارسی پرداخته است. کوشش این پژوهش‌گر بر آن بوده است که مبحث تخلص را از زوایای گوناگونی مانند ملاک‌های انتخاب تخلص، حوزه معنایی تخلص‌ها، اهمیت تخلص، تخلص و سبک شاعر، نسبت شاعر با تخلص خود، تغییر تخلص و شاعران دو تخلصی واکاوی کند. این نویسنده در بخش اندکی از مقاله خود به تخلص‌های طنزآمیز پرداخته است.

۱-۲. هدف و ضرورت پژوهش

هدف کلی این پژوهش در راستای شناسایی هرچه بیشتر مناسبات و جزئیات شعر کهن فارسی و نیز آشنا ساختن مخاطب امروزی با بعضی از مسائل جامعه ادبی و روحیات شاعرانه در روزگار پیشین است. از اهداف دیگر نگارندگان این بوده که تا حد ممکن تخلص‌های غریب و طنزآمیز را در یک‌جا گرد آورند تا راه را برای بررسی‌های بیشتر، از منظر روان‌شناختی و اجتماعی اندکی هموار سازند. اهمیت چنین پژوهش‌هایی صرف نظر از ارتقای آگاهی‌های ادبی فارسی‌زبانان، این است که مخاطب را با تحولات فرهنگی نیز آشنا می‌سازد. برای مثال، با نگاهی گذرا به همین مقاله، به نیکی درمی‌یابیم که گزینش تخلص‌های تحقیرآمیز، غریب و طنزآمیز در قرون متقدم، یعنی قبل از قرن هشتم یا نهم، روایی چندانی نداشته است و همین امر، این احساس را در خواننده ایجاد می‌کند که در قرون متأخر، شاعرانگی، در بسیاری از جنبه‌های خود، جدیت سابق را نداشته است. در هر حال ضروری است تا برای رسیدن به جزئیات بیشتر پیرامون موضوع جالب انتخاب تخلص، به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم: در تاریخ شعر فارسی چه میزان تخلص‌های نامأنوس، کمیاب و بعضاً طنزآمیز وجود دارد؟ آیا این القاب شاعرانه توسط خود شعرا انتخاب می‌شده یا از جانب دوستان و دشمنان؟ در انتخاب این تخلص‌ها از چه مفاهیم و مضامینی بهره گرفته‌اند؟ انتخاب چنین تخلص‌هایی بیشتر در چه دوره و بیشتر در کدام منطقه جغرافیایی ایران رواج داشته است؟

گردآوری اطلاعات مورد نیاز این مقاله به صورت کتابخانه‌ای بوده است. کوشش نگارندگان بر آن بوده است که در معرفی شعرا، ترتیب و سیر تاریخی را دنبال کنند. برای یافتن تخلص‌ها

فرهنگ سخنوران تألیف خیام‌پور را به صورت کامل بررسی کردیم و تخلص‌های مورد نظر را استخراج نمودیم؛ با این همه، ادعایی مبنی بر شناسایی همه تخلص‌های غریب و طنزآمیز در تاریخ شعر فارسی نداریم، بلکه بر آنیم که همین میزان تخلصی که بررسی کرده‌ایم، می‌تواند به خواننده، دورنمایی شایسته از موضوع مقاله حاضر به دست دهد. ذکر این نکته هم ضروری است که خیام‌پور، فرهنگ سخنوران را بر اساس ۲۴۵ منبع تدوین کرده است و چنان‌که می‌دانیم در سال‌های اخیر، تعداد بسیاری از تذکره‌ها، کتب تاریخی، جنگ‌ها و دیوان‌هایی از شعرا یافت و چاپ شده است؛ با این حال فرهنگ سخنوران، فهرست بسیار سودمندی از تخلص‌های مندرج در مهم‌ترین تذکره‌ها و بعضی متون تاریخی را دربردارد و در این حوزه ظاهراً هنوز کامل‌ترین فهرست به شمار می‌آید.

۲. بحث

در فرهنگ سخنوران، گاه، تخلص‌ها یا القاب غریبی برای شعرا آمده است که بر ساخته مؤلف این فرهنگ است؛ برای مثال در این فرهنگ، شاعری با عنوان «سودای بی‌سواد» مدخل شده است (← خیام‌پور، ۱۳۶۸: ذیل «سودای بی‌سواد») که با مراجعه به ذکر کوتاه او در تذکره مجالس‌النفائس، درمی‌یابیم که او به «ملاً سودای» مشهور بوده است (نوابی، ۱۳۶۳: ۱۶۶). اشتهار او به «سودای» ظاهراً بر حکم استعاره تحکمیّه بوده است؛ زیرا وی اصلاً سواد نداشته است (← همان). یا در جای دیگر، خیام‌پور از شاعری به صورت «کلامی بنگی» یاد کرده است (خیام‌پور، ۱۳۶۸: ذیل «کلامی بنگی»). در تذکره تحفه سامی نام این شاعر «کلامی خافی» آمده است و نقل شده که وی به بنگ معتاد بوده است (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۵۸)؛ بنابراین باید در بررسی فرهنگ سخنوران به این امر توجه داشت. بعضی از القاب طنزآمیز در جایگاه صفتی برای نام شاعر به کار می‌رفته است و لزوماً تخلص نیستند؛ مانند صادقای گاو، رستم کوسه و وفایی کور. با این حال چون صاحبان این نام‌ها با چنین اوصافی شهرت داشتند، این موارد انگشت‌شمار را نیز جزو مقوله تخلص قلمداد کرده‌ایم. تخلص‌هایی که در ادامه می‌آیند، تنها یک‌بار و به ندرت دو بار در تذکره‌های فارسی و در میان هزاران تخلص موجود در منابع، دیده می‌شوند و همین نشانه‌ای بر نادر بودن آنهاست. اصلی‌ترین دلیل ما برای انتخاب این تخلص‌ها، نخست کمیاب بودن آنها و دوم، نامانوسی و تمسخرآمیز بودن آنها، به نسبت غالب تخلص‌هایی است که در شعر فارسی به کار رفته است.

دشواری و ضعف اساسی پژوهش حاضر این است که در بسیاری از اشعار به جای مانده از شاعران مورد بحث، تخلص شاعر موجود نیست و ما ناگزیر به عنوان‌ها و روایاتی که تذکره‌نویسان، از این شاعران به دست داده‌اند، اعتماد کرده‌ایم. گفتنی است که تاریخ تولد و مرگ بسیاری از شاعرانی که معرفی خواهیم کرد نیز معلوم نیست و ما برای تعیین دوره زندگی آنان، از قرائنی که در کلام نویسندگان تذکره‌ها وجود دارد بهره برده‌ایم. بعضی از تذکره‌ها هم که «تذکره‌های عصری» به حساب می‌آیند، تنها مشخص می‌کنند که شاعر در چه حدودی یا قرنی می‌زیسته است. مثلاً تحفه سامی در ذکر شاعران قرن دهم است، ولی با این حال، در بسیاری مواضع، تاریخ دقیق تولد و مرگ شاعران را به دست نداده است. در حدود جستجوی نگارندگان،

گزینش آگاهانه یا تعمّدی تخلص‌های نادر و طنزآمیز، از قرن نهم هجری رو به رواج گذاشته است.

بر اساس شواهد متعددی که در متون نظم دیده می‌شود، از قرن نهم، در کنار تضعیف روزافزون و تدریجی زبان ادبی، طعن و تمسخر شعرا بر یکدیگر نیز رواج بسیار یافته است. صفا بر آن است که دلیل این همه طعن و تمسخرها و تهمت‌های انتحالی که در میان شاعران این دوره شیوع دارد، آن است که آنان مقلدند و نه مبتکر (صفا، ۱۳۵۶: ۱۹۹/۴). شاید این پدیده‌ها را باید متأثر از اوضاع نابسامان اجتماعی در آن روزگار نیز دانست. «در دوره‌های انحطاط اجتماعی، تنگ‌نظری‌ها و کوتاه‌بینی‌ها - که نزاع‌های فرقه‌ای و مذهبی و بدگمانی‌ها را نیز در پی داشت - بر افراد جامعه حاکم شده بود و این خود موضوعی است که در شعر قرن نهم انعکاس‌هایی دارد» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۳۸۴). ظاهراً از قرن هشتم و نهم به بعد، شاعری بیشتر حکم تفنن و سرگرمی داشت تا هنر اصیل و شغلی که مانند قرون متقدّم باید برای مهارت و استادی در آن کوشش‌های فراوان صورت می‌گرفت (← صفا، ۱۳۵۶: ۱۶۳). از قرن نهم به همان اندازه که تعداد شاعران افزونی می‌گیرد، به همان میزان از کیفیت شاعرانگی کاسته می‌شود و می‌توان گفت از این دوره به بعد شاعر صاحب‌سبکی ظهور نکرده است (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۳۸۵)؛ بنابراین بدیهی است که وقتی در زبان شعر، ضعف و تکرار پدید آید، در دیگر مناسبات شاعرانگی مانند تخلص‌گزینی نیز کم‌کوشی، سهل‌انگاری و بعضاً خود و دیگر تحقیری نیز در جامعه ادبی به وجود می‌آید. اینک به معرفی تخلص‌ها و صاحب‌تخلص‌های غریب و طنزآمیز می‌پردازیم.

قراضه شیرازی

یکی از شاعران یا شاعرنمایان قرن نهم، مشهور به «سید قراضه» بوده و ظاهراً با امیرعلیشیر نوایی، مؤلف *مجالس‌النفائس* ارتباطی داشته است. وی از شیراز در لباس طالبان علم به خراسان می‌رود و چون بسیار فقیر بوده است، امیرعلیشیر و اطرافیان، او را مورد شفقت قرار می‌داده‌اند؛ اما پس از مدتی کارهای نامعمولی از او سر زده و مجبور به ترک هرات شده است. لفظ «قراضه» در اصل به معنای بُراده‌ها و برش‌های مسکوکات بوده که در هنگام شکل دادن، از آنها می‌ریخته و کنایه از چیزهای اندک و خرده‌ریزه است و معنای تصغیر و تحقیر از آن مستفاد می‌شده است. امروزه هم در معنای تحقیر بعضی اشیای کهنه و مستعمل به کار می‌رود. بیت زیر از قراضه به جای مانده است:

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم درگیرد گل رعنا شرابِ لاله‌گون در جام زر گیرد
(نوایی، ۱۳۶۳: ۶۳-۶۴)

نکته قابل توجه در مورد ذکر این شاعران، از جمله همین «قراضه»، در تذکره‌ها این است که با وجود داشتن تخلصی تحقیرآمیز یا طنزآمیز، باز اشعاری که از آنان نقل شده و سر زبان بوده است، اشعاری جدّی بوده است و در ظاهر تناسبی با تخلص این شاعران ندارد؛ چراکه فرض بر این است که شاعری که چنین القابی را برگزیده بوده، دارای طبعی مطایبه‌آمیز و بذله‌گویی بر او غالب بوده باشد. البته این امر بستگی به سلیقه تذکره‌نویسان هم داشته است که از میان

سروده‌های جدی و طنزآمیز، دست به انتخاب می‌زده‌اند، اگرچه با تخلص و زندگینامه‌ای که از آن شاعر می‌آورند در تضاد بوده است. تجربه نشان داده است که تذکره‌نویسان اغلب، اشعار مشهور شعرا را به عنوان نمونه می‌آورند.

ثوری هروی

مشهور به «ملاعلی‌گاو» از افاضل و علمای حدیث قرن نهم و ابتدای قرن دهم و از مردم هرات بوده است. ملاعلی با همه فضل خود بسیار شخص شوخ‌طبعی بوده و با آشنا و بیگانه مزاح می‌کرده است. به همین مناسبت اطرافیان نکته‌سنج، او را گاو یا ثور لقب داده بوده‌اند و همین القاب در تذکره‌ها به عنوان تخلص او ذکر شده است. درباره شیوه شاعری او نوشته‌اند که بیشتر از بواسحق اطعمه تقلید می‌کرده؛ یعنی طعام‌ها را وصف می‌نموده است. وی در سال ۹۰۱ ق فوت کرده است (← بنارسی، بی‌تا؛ ورق ۷۵ب-۷۶الف؛ قنوجی بخاری، ۱۲۹۵: ۹۹؛ صبا، ۱۳۴۳: ۱۶۱ و واله داغستانی ۱۳۸۲: ۴۶۳-۴۶۴). ابیات زیر را واله داغستانی از او نقل نموده است:

تا کی به من آزار و جفا خواهی کرد با غیر به رگم من وفا خواهی کرد
اینک من بیچاره ز کویت رفتم بینم که دگر جفا کرا خواهی کرد
(همان)

چنان که مشاهده می‌شود، ملاعلی با اینکه از فاضلان و اهل حدیث بوده، به مطایبه‌گویی و اطعمه‌سرایی میل داشته است و ظاهراً با لقب خود «ثوری» هم مشکلی نداشته است؛ با این حال ابیاتی که از او نقل کرده‌اند، اشعار جدی است.

خروس مشهدی

خروس اصالتاً مشهدی بود و در کاشان به دنیا آمد و از سنین کودکی (قرن دهم هجری) نزد سام‌میرزا صفوی (متوفی ۹۸۳ق) تربیت یافت. سام‌میرزا در تذکره خود، تحفه سامی، این بیت را از او نقل کرده است:

بسوزم از غم شمع شب‌افروزی که من دارم ندارد هیچ عاشق این چنین سوزی که من دارم
(صفوی، ۱۳۸۴: ۱۴۱)

جنی اصفهانی

جنی یکی از شعرای قرن دهم بوده است و سام‌میرزا در تحفه سامی او را اعجوبه دوران خوانده و نوشته است که اشعاری از زبان وحوش و پرندگان سروده بود و شعرهای طنزآمیز و جدی را خوب می‌گفته است:

ملک روزی که در قبر من از بهر سؤال آید چو بیند کشته عشقیم رحمش در خیال آید
از برای خانه دنیا مکن با کس نزاع خشت‌ها را بین نهاده روبه‌رو بهر وداع
هوس می‌است و قلم ز دو لعل فتنه‌جویی چه بلا خیال خامی چه کُشنده آرزویی
(صفوی، ۱۳۱۴: ۱۵۰).

گفتنی است که تخلص این شاعر در تحفه سامی چاپ همایون‌فرخ به صورت «حسبی» ضبط شده است (همان، ۱۳۸۴: ۱۵۰). ضبط جنی و نمونه اشعار فوق مربوط به تحفه سامی چاپ وحید دستگردی (همان، ۱۳۱۴: ۱۵۰) است. از آن‌جا که این شاعر، به مطایبه مایل بوده و اشعاری از

زبان پرندگان می‌سروده است، به نظر همان صورت «جَنّی» به صواب نزدیک‌تر است؛ هرچند آن‌چه سام‌میرزا از او نقل کرده است، از اشعار جدی اوست و متأسفانه تخلص او را دربر ندارد.

بی‌سر

نام او میرآخوندزاده بوده و یکی از کارگزاران حکومت در عصر شاه‌طهماسب صفوی (قرن دهم) به امور شکار دربار مشغول بوده است. او به بی‌سر طبل‌باز (برای بازهای شکاری طبل می‌نواخته) مشهور بوده و در ابتدا «دلبری» تخلص می‌کرده است. وی نزد شاه عباس محترم بوده و هم در زمان آن پادشاه سفری به مکه و مدینه رفته بوده و در همان دیار فوت کرده است. صبا مؤلف روز روشن نوشته که در مجالس پادشاهی با اندک آهنگی از خود بی‌خود و مجذوب می‌شده است و ظاهراً تخلص «بی‌سر» هم به سبب همین وجد و حال بوده است که بر روی او نهاده بودند. دو بیت زیر از اوست:

ندارم مهربان یاری که حال زار من پرسد گهی با من سخن گوید گهی از من سخن پرسد
هیچ به رغم دیگران رحم به ما نمی‌کنی چند به رغم ما کنی رحم به حال دیگران
(صبا، ۱۳۴۳: ۱۳۳).

بوق العیش

یکی از شاعران قرن دهم بوده که در عهد شاه‌طهماسب صفوی می‌زیسته است و در اشعار خود به هجو این پادشاه می‌پرداخته است. از این شاعر اطلاع زیادی در دست نیست (← آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۱۴۲/۹). لقب شگفت این شاعر نشان از شخصیت دیوانه‌وش و در عین حال شجاع او دارد که می‌توانسته به طور علنی شاه زمانه خویش را هجو کند. به نظر می‌رسد انتخاب چنین القابی، صرف نظر از این‌که به طور تعمّدی انتخاب شده است، ابزاری برای انگشت‌نما شدن و متفاوت بودن هم بوده است.

بی‌قیدی بدخشی

به گفته صاحب تذکره روز روشن مردی آزاد و بی‌قید بود و در سنهٔ خمسین و تسعمائه (۹۵۰ق) وفات یافته است (صبا، ۱۳۴۳: ۱۳۵)؛ بنابراین از شاعران قرن دهم محسوب می‌شود. انتخاب تخلص «بی‌قیدی» احتمالاً به مناسبت رفتار صوفیانه و زاهدانهٔ او بوده است؛ چراکه از قید تعلّقات مادی رها بوده است. در تذکرهٔ مذکور یک بیت از او نقل شده است:

شوخی که دلم شیفته یک نگه اوست صد ناز و کرشمه به دو چشم سیه اوست
(← همان)

تخلص بی‌قیدی شاید می‌توانست در این فهرست قرار نگیرد و آن را رهاورد اندیشه‌های دنیاگریزی دانست و با آن مانند القابی چون «فقیر» و «مجنون» و «دیوانه» و... برخورد کرد؛ با این حال به سبب غریب بودن، به آن اشاره کردیم.

کلابی مشهدی

کامی قزوینی، مؤلف *نقایس‌المآثر*، درباره او می‌نویسد: «لولی‌زاده‌ای است و سررشته طلب علم از دست نداده و سلیقه‌اش در وادی موسیقی به موجب ارث نغز افتاده. معمًا نغز و شعر خوب می‌داند. او راست:

فصل‌نوروز نه از کوه برون آمده لاله
عشق پیرانه‌سرم کرد گرفتار جوانی
بهر می‌خواره برون آمده از سنگ پیاله
پیر صدساله کجا و پسر چارده‌ساله [کذا]

(کامی قزوینی، ۱۳۹۵: ۴۷۷)

از فحوای کلام کامی قزوینی می‌توان فهمید که کلابی در قرن دهم می‌زیسته و معاصر کامی بوده است. کامی، *نقایس‌المآثر* را به سال‌های ۹۷۳ تا ۹۷۹ نوشته است. کلاب جمع کلب، به معنای سگ است و معلوم نیست که به چه مناسبت این تخلص را بر خود نهاده است. در پاره‌ای از موارد، تخلصی مانند «کلبی»، بر اساس نامی چون «کلب‌علی» یا نام‌هایی شبیه آن است که مناسبت آن، اظهار ارادت به بزرگان دین است؛ اما در مورد کلابی، مناسبت معلوم نیست.

میخچه هروی

میرزا امانی معروف به میر میخچه که یک رباعی در تاریخ فوت سلطان جغتای دارد که عدد ۹۵۳ق را نشان می‌دهد (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۴۷۰). بنابراین، روزگار این شاعر در قرن دهم بوده است. شعر او در تاریخ فوت جغتای چنین است:

سلطان جغتای بود گل‌گلشن خوبی
تاریخ وی از بلبل ماتم‌زده جستم
ناگه سوی رضوان اجلش راهنمون شد
«در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد»
(همان: ۴۷۰).

«میخچه» به معنی میخ کوچک و همین‌طور به معنی نوعی آماس یا پینه پوستی است که بیشتر در ناحیه کف، یا میان انگشت‌های پای انسان و به سبب اصطکاک و فشار بر آن ناحیه ایجاد می‌شود.

کاکا

از شاعران قرن دهم بوده است. صادقی کتاب‌دار در احوال او می‌نویسد: «در ظاهر چپانی‌وش [بی‌سر و پا] و گرده یقه‌پوش، ولی در باطن خیلی هموار و آدمی صفت بود. در اوایل به هجو تمایل داشته، افکار دقیقی از خود ابراز می‌کرد، ولی عاقبت به معقول [شعر جدی] رغبت نمود و در آن باب نیز سخنان بدیعی گفت. این ابیات از او شهرت دارد:

گر کنم بی‌طاقتی سویم کم اندازد نظر
بوالهوس را زود از سر واشود غوغای عشق
هر که بدمستی کند ساقی می‌اش کمتر دهد
تهمت‌آلودی که گیرد شحنه زودش سردهد

مجنون تو با اهل خرد یار نباشد
غارت‌زده را قافله در کار نباشد»
(صادقی، ۱۳۲۷: ۱۹۸-۱۹۹)

«کاکا» یا «قاقا» در اصل به معنی میوه خُشک و تنقلات است؛ همان چیزی که در زبان عوام به آن «قاقا لی لی» می‌گویند و انتخاب این لقب بی‌مناسبتی با ابتدای حال شاعر که هجوسرا بوده، ندارد.

ابتتری بدخشی یا دهلوی

یکی از شاعران قرن دهم و یازدهم هجری قمری و معاصران اکبرشاه گورکانی بوده است. این شاعر را «وکیل فرعون» نیز نامیده‌اند؛ به این سبب که مدتی فتوحات مکیه و فصوص‌الحکم ابن عربی را خوانده بوده و درباره ایمان فرعون بحث می‌کرده است. به همین بهانه صاحب منتخب‌التواریخ درباره تخلص او (ابتتری) با کنایه و طنز نوشته است که «اسم با مسمایی است» (بداؤنی، ۱۳۸۱: ۱۳۱) و چنان که می‌دانیم ابتر، یعنی آن چه که دنباله ندارد، دم‌بریده، بی‌دنباله و مانند اینهاست. در تذکره روز روشن (ص ۱۲) او را «دهلوی» نوشته که ظاهراً به سبب اقامت چندین ساله او در دهلی و احتمالاً در دربار اکبرشاه بوده است. ابیات زیر از اوست:

جان دادم از جدایی جانان خویشتن	چون من جدا مباد کس از جان خویشتن
روزم ز دود آه به صد ظلمت شب است	دور از جمال شمع شبستان خویشتن
تا شد ز دست من سر زلفین دل‌کش	هم صبر سر کشید ز من، هم قرار پای
	(واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۱۸۴)
نگسلد تار تعلق ز جهان مرد حریص	گرچه هر مو شود آماده تار کفنش
دانسته شد که آب حیات است آشنا	آن دم کز آشنایی بیگانه سوختم
نظر از اهل صفا یافتن آسان نبود	همه تن آینه گشتیم که منظور شدیم
	(رازی، ۱۳۷۸: ۶۰۸)

وفایی کور

وفایی از سرایندگان قرن دهم و اوایل قرن یازدهم و هم‌عصر امین‌احمد رازی مؤلف تذکره هفت‌قلیم (تألیف ۱۰۰۲ق) بوده است. رازی طبع و شعور او را ستوده و ابیاتی از وفایی نقل کرده است که در آن روزگار زبان زد بوده است.

لذت جور بتان اهل هوس را ندهند	این متاعی است گرامی همه کس را ندهند
کار پروانه بود سوختن از آتش عشق	غیر طبع هوس‌آلوده، مگس را ندهند
سر خرسندی مرغان محبت کردم	که به صدگشت چمن کنج قفس را ندهند
***	***
از صد هزار سنگ ملامت نمی‌رود	مرغی که بر نهال وفا آشیان گرفت
	(رازی، ۱۳۷۸: ۹۹۵)

لفظ «کور» در این مورد، در حکم صفتی است برای تخلص شاعر که «وفایی» باشد، با این حال چون با این نام مشهور بوده است، ذکر او را لحاظ کردیم.

گربه شوشتری

یکی از شاعران شوخ طبع و طنزپرداز قرن یازدهم بوده که سال‌ها در خدمت حکام محلی شوشتر به سر می‌برده است و آنان نیز به سبب طبع خوش و موزونی که داشته گرامی‌اش می‌داشته‌اند.

نصرآبادی در تذکره خود از او یاد کرده و چهار بیت زیر را به‌عنوان نمونه شعرهای وی به دست داده است:

می‌رسانم خویش را چون گربه در بزم وصال	راهی از هر گوشه دیوار پیدا می‌کنم
زان هجر تو بر وصل گزیدم که دگر بار	با گربه سگ کوی تو را جنگ نباشد
گر دنبه فربه نبود موش سلامت	نازم سر آن گربه که دم در تله نهاد
بهره از موشی نباشد گربه خاموش را	بعد از این در عشق می‌باید چو سگ فریاد کرد
می‌برد زنگ دل از ما جوهر شمشیر یار	یک رهش بر گربه‌ای می‌آمودی کاشکی

(نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۴۰۷-۴۰۸)

چنان‌که مشاهده می‌شود، شاعر در تمام این ابیات لفظ «گربه» را به کار برده که در چند بیت ایهامی به خود شاعر هم دارد؛ پس می‌توان گفت این تخلص به سبب طبع مزاح‌آلود و سرودن اشعاری با مضامین «گربه‌ای»، از جانب خود شاعر انتخاب شده است.

صادق‌ای گاو

صادق مشهور و متخلص به «گاو» از اهالی اصفهان و خادم مسجد جامع این شهر در قرن یازدهم بوده است. نصرآبادی در تذکره خود نوشته که وی برخلاف چهره نه چندان خوشایند دارای طبعی نمکین و شوخی بوده است و قطعه‌ای از او آورده که به پیروی از خاقانی سروده شده و گویای آن است که به لقب گاو اشراف و رضایت داشته است:

ای صادق آن کسان که طریق تو می‌روند	ایشان خرنند و خر روش گاوش آرزوست
گیرم که خر کند تن خود را به شکل گاو	کو شاخ بهر دشمن و کو شیر بهر دوست

(نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۱۴۹)

شغال معمایی

ملاعلی شغال از شعرای معماگوی قرن یازدهم بوده که در این فن بسیار لطیف و نکته‌ورز بوده و به قول نصرآبادی کمتر معمایی را می‌توان از او یافت که خالی از ابهام باشد و سپس همین تذکره‌نویس حدود ده قطعه معما از او آورده است که بیت زیر با توضیح خود نصرآبادی ارائه می‌شود:

خوش آن شب که از بخت بیدار ناگه
بینیم در خواب مانند آن مه
«از خواب، نوم مراد است و از مانند آن، یوم. مقصود این که به اعتبار علامت تقویم یوم است ماه شود که به همان اعتبار است» (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۵۰۳). در واقع منظور شاعر کلمه «نور» است. معلوم نیست او را به چه سبب شغال می‌گفته‌اند و این که خود این لقب را برگزیده یا دیگران.

سگ تبریزی

نام او میرزا امین بوده و در قرن یازدهم می‌زیسته است. پدرش یکی از صاحب‌منصبان تبریز به شمار می‌آمده است و به هند نقل مکان می‌کند و در همان‌جا وفات می‌یابد و ظاهراً این میرزا امین هم بعدها یا به همراه پدر به هندوستان رفته و در شهر بنگاله در خدمت شایسته‌خان (از امیران هندوستان در قرن یازدهم) به کار مشغول بوده است. تخلص سگ را صائب تبریزی برای او انتخاب کرده بوده است (!؟) از این شاعر تنها در صحف/برهیم یاد شده است و نسخه‌ای که هم

اکنون از این کتاب در دست داریم فاقد اشعار شاعران است و در نتیجه از این شاعر فعلاً نمونه شعری در دست نداریم (بنارسی، بی‌تا: ورق ۱۵۵ب).

سگ لوند

نام اصلی او حسن‌بیگ و از دلک‌های شاه‌عباس صفوی در قرن یازدهم هجری بوده است و آن شاه از حرکات و اقوال مطایبه او بسیار لذت می‌برده است و از این شخص حکایات جالب و طنزآمیزی در متون آمده است. وقتی در اصفهان به مناسبتی شاه عباس دستور داده بود که شهر را آذین ببندند. مدتی می‌گذرد اما شاه اجازه بازکردن آنها را نمی‌دهد و باعث مزاحمت مردم بوده است. از قضا روزی سگ لوند در حضور شاه شوخی می‌کرده اما شاه دل و دماغی نداشته است و می‌گوید سگ بسیار شده است و سگ لوند پاسخ می‌دهد که «نه به اندازه آذین‌های شما». شاه بلافاصله دستور می‌دهد آنها را باز کنند. روزی عیسی‌خان قورچی باشی (رئیس اسلحه‌خانه حکومتی) از جلوی خانه سگ لوند می‌گذشته است، سگ به او اصرار می‌کند که درنگی پیاده شود. قورچی باشی پیاده می‌شود و جلوی خانه سگ لوند می‌نشیند. در همان زمان سگی نیز کنار درب خانه خوابیده بوده است. قورچی می‌پرسد که ایشان به در خانه شما چه منصبی دارند؟ سگ لوند پاسخ می‌دهد که این سگ قورچی باشی ما است (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۴۳۱). او طبع شعری هم داشته است که دو بیت زیر جزو مشهورترین سروده‌های او است:

شیری به آن صلابت و تندى و پُردلى آن گر نه علی بود و من سگ علی [کذا]

نصرآبادی نوشته که این بیت، با یک دیوان برابر است؛ و بیت مشهور زیر را خطاب به شاه عباس سروده که روزی سحرگاهان بدون سگ لوند به شکار رفته بوده است:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بود
(همان)

شاید بتوان گفت در میان تخلص‌هایی که در تاریخ شعر فارسی دیده می‌شود، غریب‌تر و تحقیرآمیزتر از دو نمونه فوق یافت نمی‌شود. جالب است که تخلص سگ تبریزی را صائب برای شاعر برگزیده است و معلوم نیست که این گزینش به چه مناسبت بوده است، در حالی که سگ لوند، بی‌تردید به سبب ابراز چاکری در درگاه عباس صفوی، چنین تخلصی را برگزیده بوده است و این مدعا در شعر مشهوری که از وی باقی‌مانده قابل اثبات است: سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی / تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی.

رستم کوسه

نام او رستم‌بیگ و به کوسه‌رستم مشهور بوده است. صادقی کتابدار، مؤلف تذکره مجمع‌الخواص از حسن معاشرت و شجاعت او به نیکی یاد کرده است و از او یک رباعی به زبان ترکی نقل کرده است. کوسه‌رستم ظاهراً مدتی فرمانروای بلوک هزارجریب بوده است. از نام «کوسه» مشخص است که رستم موی به صورت نداشته است. از فحوای کلام صادقی معلوم می‌شود که این شاعر حاکم، در ابتدای قرن یازدهم در سنین جوانی بوده است (← صادقی، ۱۳۲۷: ۳۸).

زنبیل بیگ

یکی از شعرای قرن یازدهم بوده و در عهد شاهجهان (۱۰۰۰-۱۰۷۶ق) می‌زیسته است:

من به ذوق این که می‌بوسد لبِ جانانه را می‌مکم چندان که لب دارد لبِ پیمانه را
(قنوجی بخاری، ۱۲۹۵: ۴۰۷)

زنبیل گرجستانی

نام او ابن اصلان بیگ‌خان گرجستانی و مشهور به «زنبیل» بوده است و ظاهراً در عهد شاه‌عباس صفوی (قرن یازدهم) حکومت مرو را بر عهده داشته است. صبا در تذکره روز روشن یک بیت از او نقل کرده است:

ز غنچه دهنّت بوسه‌ای به خواب گرفتم نمردم و ز گُل آرزو گلاب گرفتم
(صبا، ۱۳۴۳: ۳۳۰)

کلبی بیگ

کلبی بیگ ذوالقدر از جمله نظامیان عصر جهانگیرشاه گورکانی در قرن یازدهم هجری بوده و در فن تیراندازی سرآمد بوده است. مؤلف روز روشن یک رباعی از او نقل کرده است:

من کیستم از قیدِ دو عالم فردی عنقمانشی بلندهمت مردی
شوریده خودسری نمایان فردی لبریزِ محبتی سراپامردی
(صبا، ۱۳۴۳: ۹۸۰)

کلبی ذوالقدر

از شاعران ابتدای قرن یازدهم است و صادقی کتابدار در مجمع‌الخواص از او یاد کرده است و نوشته که شاعر بدی نیست و پنج بیت زیر را از اشعار وی به دست داده است که شاعر در بیت آخر به تخلص خود اشاره کرده است:

نگه گرمی از آن غمزه خون‌ریز کجاست عشوه‌ای زان لب شیرین شکرریز کجاست
مدتی با می و معشوق نشستیم بس است توبه کردیم کنون خرقه پرهیز کجاست

کشیدم پا ز کویت منع کردم بی‌قراری را نشستم گوشه‌ای بستم در امیدواری را
فتادم از نظرها تا شدم عاشق نمی‌دانم که کرده نام عشق این مایه بی‌اعتباری را
الهی تا ابد نومید گردد از وفا کلبی به طومار محبت گر نویسد نام یاری را
(صادقی، ۱۳۲۷: ۱۲۱)

کلبی بیگ افشار

اطلاع چندانی از این شاعر به دست نیاوردیم. صبا مؤلف تذکره روز روشن، تنها یک جمله درباره او گفته است که «مرد باوقاری بود». وی احتمالاً در قرن دوازدهم می‌زیسته است. صبا یک بیت از او نقل کرده است:

مه جمال تو را بی‌حجاب نتوان دید که بی‌حمایت تو آفتاب نتوان دید
(صبا، ۱۳۴۳: ۶۸۰)

کلبک

از این شاعر نیز اطلاع چندانی در دست نداریم. احتمالاً در قرن دوازدهم می‌زیسته است. مؤلف تذکره روز روشن نقل کرده است که او سراینده‌ای شوخ‌طبع و طنزپرداز بوده است؛ بنابراین می‌توان حدس زد که لقب «کلبک» را خود پذیرا بوده است. کلبک به معنای سگ کوچک است. بیت زیر از او است:

رقیب از دشمنی گر تهمت‌ی بست از زبان من از او باور مکن جانان که دارد قصد جان من
(همان: ۹۸۰-۹۸۱)

کلب در عربی به معنای سگ است و ظاهراً مورد قبول خود شاعر هم بوده است. انتخاب لقب یا تخلص «سگ» یا «کلب» در قرن یازدهم و دوازدهم رواج داشته و چنان‌که پیش از این یادآوری کردیم بیشتر به مناسبت اظهار چاکری و بندگی به درگاه پادشاهان وقت یا بزرگان دین بوده است. در میان تخلص‌های غریبی که در این مقاله معرفی کرده‌ایم، سگ و معادل آن در عربی، «کلب» هفت بار تکرار شده است. بعضی از پژوهش‌گران درباره‌ی گزینش چنین اسامی‌ای برآن‌اند که «حمله و حشمتناک مغولان و استمرار کشتارها و ویرانی‌ها به تدریج باعث ایجاد روحیه تسلیم و ذلت در میان ایرانیان گردید. این روحیه از قرن هفتم، به تدریج در شعر ظاهر شده؛ اما در این دوره نمودی دیگر یافته است. یکی از این نمودها این است که شاعر خود را نسبت به معشوق سگ می‌داند و از سگ هم فروتر» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۳۸۴).

بعضی از صاحب‌نظران معتقدند که رواج بازار شاعری، شاعران را با نوعی تزاحم یا کمبود در انتخاب تخلص مواجه ساخته بوده است تا آنجا که از اسامی عیوب جسمانی نیز برای تخلص‌گزینی بهره می‌برده‌اند؛ مانند دو مورد زیر:

لکنتی و ابکم سمرقندی

هر دو از شاعران ابتدای قرن دوازدهم‌اند و با یکدیگر برادرند. اینان برادر دیگری هم دارند که «ناطق» تخلص می‌کرده است. نصرآبادی در تذکره خود می‌گوید که دلیل انتخاب تخلص‌های «لکنتی» و «ابکم» به سبب گرفتگی زبان آنها بوده است (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۴۵۱) و در عین حال نصرآبادی از اشعار این دو چیزی به دست نیاورده است تا ارائه کند.

علاوه بر تخلص‌هایی مانند «کلب»، «گاو»، «گره» و «شغال»، اسامی پرندگانی مورد توجه بوده که رنگ و صدای آنها به بدیمنی و نافرندگی شهرت دارد؛ به‌ویژه برای یک شاعر هزل‌سرا که لابد مردمان از دست زبانش در امان نبوده‌اند؛ مانند تخلص شاعر زیر:

کلاغ قزوینی

کلاغ قزوینی یا نظام کلاغ از اهالی قزوین بوده و ظاهراً در عصر صفویه می‌زیسته و معاصر واله داغستانی، مؤلف *ریاض الشعراء*، در قرن دوازدهم بوده است. وی از هزل‌ان روزگار بوده و با خاص و عام هرزه‌گویی می‌کرده است. صاحب تذکره هفت اقلیم درباره‌ی او نوشته: «بنا بر موزونی طبیعت گاهی ارواح شعر را به شکنجه آورد» و این دو بیت را از او به دست داده است:

دیشب همه شب گرد درت می‌گشتم بر یاد تو بر رهگذرت می‌گشتم

با حسرت بسیار چو در خواب شدم دیدم که به قربان سرت می‌گشتم
(رازی، ۱۳۷۸: ۱۳۵۰)

گاه شاعران نام خوراکی‌ها را هم به‌مثابه تخلص برمی‌گزیدند و این امر در تاریخ شعر فارسی بسیار نادر است؛ البته شاعرانی داریم که به مناسبت سرایش اشعاری درباره خوراکی‌ها، به «اطعمه» مشهور بوده‌اند. تخلص شاعر زیر، برآمده از نام یکی از غذاهای کم‌هزینه و رایج در روزگار پیشین است.

دویبازه هروی

ملاً عبدالمؤمن دهلوی معروف و متخلص به «ملاً دویبازه»، پسر ملاً ولی محمد بوده و در قرن دوازدهم می‌زیسته است. دویبازه یک نوع خوراکی است که در اصل با یک سیب‌زمینی آب‌پز و دو دانه پیاز طبخ می‌شود. وی برخلاف لقب طنزآمیزش بسیار فاضل بوده و در زبان ترکی تبحر کافی داشته است، ولی به خاطر اینکه طبیعتی شوخ و مزاح‌آلود داشته، او را جدی نمی‌گرفته‌اند. بنا بر روایت مؤلف روز روشن وی با نظام‌الملک بهادر فتح جنگ (از امرای دربار گورکانیان در قرن دوازدهم) رفاقت داشته است و سرانجام در قصبه هند یا هرده فوت شده است و آرامگاهش نیز همان‌جاست (صبا، ۱۳۴۳: ۲۶۳). از آثار او *اتراک عالمگیری* و رساله *النامه* را می‌توان نام برد که اولی ظاهراً فرهنگ لغت ترکی است و دومی رساله‌ای است شبیه به *تعریفات عبید زاکانی*؛ بدین ترتیب که برای پاره‌ای از اصطلاحات و کلمات معنی‌ای غیر واقعی، اما انتقادی و طنزآمیز آورده است؛ مثلاً: *الپادشاه: کاهل‌زبان / الوزیر: هدف آه بیچارگان / الدانشمند: خورجین مسایل / المردک: با همه کس هم‌مشرّب / الشاعر: کان کذب / المؤذن: در خواب کاهلان خلل‌انگیز / الییمار: تخته مشق حکیمان؛ و شماری دیگر از الفاظ و معادل‌های آنها که به سبب استهجان لفظ از ذکر آنها خودداری می‌کنیم (← همان).*

از میان تخلص‌های غریب و بعضاً تحقیرآمیز، گزینش صفت‌های مذموم نفسانی و موهن، بسیار قابل توجه است. شفیع کدکنی می‌گوید:

یکی از علل این هجوم به تخلص‌ها، حتی تخلص‌هایی از نوع آبله و گدایی و حقیری، از یک‌طرف احساس ضروری بودن داشتن تخلص است که فکر می‌کرده‌اند مثل لباس و خوراک و لوازم حیات شاعر است و از سوی دیگر محدودبودن دایره انتخاب؛ زیرا کلماتی که هم دارای بار معنایی خوبی باشند و هم خوش‌آهنگ باشند ... بسیار کم بوده است» (۱۳۸۲: ۵۹).

البته به نظر می‌رسد گرایش جامعه ادبی به انتخاب این‌گونه القاب و تخلص‌ها، کمبود واژگان خوش‌تراش و دارای مفاهیم مثبت در زبان فارسی نیست؛ به این دلیل که بر خوانندگان متون فارسی، اعم از نظم و نثر به نیکی ثابت شده است که این آثار، از لحاظ وسعت واژگانی و استعداد ساخت کلمات اشتقاقی و نیز وجود وام‌واژه‌ها بسیار ثروت‌مند است؛ و ثانیاً، پاره‌ای از این تخلص‌ها را دیگران بر اساس ابعاد اخلاقی و شخصیتی، بر شاعران می‌نهادند و بعضاً چون با روحیات شاعر هم‌خوانی داشت، مورد پذیرش وی قرار می‌گرفت. پس نمی‌توان به‌صورت قطعی گفت که کمبود کلمات باعث هجوم به تخلص‌های نامطلوب شده است. این شاعران می‌توانسته‌اند به‌راحتی از اسامی خود، نام طوایف، محل سکونت، نام خاندان‌های خود و حتی

مانند گذشتگان از نام پیر یا ولی‌نعمت خود در ساخت تخلص بهره ببرند. از نظرگاه نگارندگان، کم‌اطلاعی و کم‌سوادی بعضی شاعرپیشگان، عدم جدیت بعضی از آنان در دوران متأخر، گرایش بیشتر به طنز و هجو و هم‌چنین دشمنی و رقابت میان شاعران و برچسب‌زنی آنان بر یکدیگر و پایین آمدن روحیه اجتماعی و هرج‌ومرج در جامعه پس از هجوم اقوام بیگانه از قرن هفتم به بعد و گرایش به انزوا، غم و ناامیدی و در نتیجه گزینش القابی با بار معنایی منفی، از مهم‌ترین عوامل انتخاب یا پذیرش این نوع از تخلص‌هاست. در ادامه با دو شاعر ابله‌تخلص آشنا می‌شویم:

ابله سمرقندی

یکی از سخن‌سرایان بذله‌گو و طنزسرا بوده که از احوالش اطلاع چندانی نداریم و دقیقاً نمی‌دانیم که در چه عصری می‌زیسته است. صبا در روز روشن در باب او نوشته است که «موزون طبعی بود که به هزل و مطایبه از اغنیای عهد فیض‌ها می‌ربود». از فحوای کلام صبا، شاید بتوان حدس زد که این شاعر در قرن دوازدهم می‌زیسته، یا از معاصران صبا در قرن سیزدهم قمری بوده است؛ صبا دو بیت جدی از او نقل نموده است که شاعر تخلص خود را به زیبایی در مضمون شعر گنجانده است:

بر جمالش هم‌چنان من عاشق زارم هنوز	نالهای کز دست عشقش داشتم دارم هنوز
نرگش در خواب دیدم از لبش کردم طمع	گفت ای ابله برو بنشین که بیدارم هنوز

(صبا، ۱۳۴۳: ۱۷)

در باب ابله سمرقندی هم می‌توان گفت که این لقب شاعرانه را خود برگزیده بوده است و این از «استشهاد»ی که در بیت دوم به تخلص خود دارد، پیداست.

ابله‌ی

از این شاعر نیز آگاهی چندانی در دست نداریم. صبا صاحب روز روشن درباره او نوشته است که از بس طبع مسخره‌آمیزی داشته این تخلص را انتخاب کرده است: «به غلبه تمسخر و ظرافت چنین تخلص گزیده» است. احتمالاً ابله‌ی از شاعران قرن دوازدهم – سیزدهم بوده است. صبا این بیت جدی را از او نقل نموده است:

آتشی دوش ز غم در دلم افروخته بود	دیده گر آب نمی‌ریخت دلم سوخته بود
----------------------------------	-----------------------------------

(همان)

در قرن سیزدهم، اسامی سبزیجاتی مانند چغندر هم از القاب شاعرانه در امان نمانده است و از آن به‌عنوان ابزاری برای تمسخر و برانگیختن دیگری استفاده شده است؛ به‌ویژه اگر بر شاعری شوخ‌طبع نهاده شده باشد و آن شاعر از شنیدن نام چغندر آشفته می‌شده است.

چغندر اصفهانی

صبا مؤلف روز روشن به‌گونه‌ای از او یاد کرده که به نظر می‌رسد از شعرای قرن سیزدهم باشد. روز روشن به سال ۱۲۹۶-۱۲۹۵ق نگارش شده است. اینک روایت صبا: «مردی ظریف و لطیف بود و از نام چغندر در هم بر هم می‌شد ظریفان به میرزا چغندر لقب دادند، از اوست:

از شراب کهنه، کار آب حیوان دیده‌ام صحبت این پیر روشن دل جوانم کرده است»
(همان: ۱۸۸)

کار تخلص‌گزینی بعضی از شعرای قرن سیزدهم، از القابی مانند ابله و سگ و کلاغ و ... به تخلص سخیفی مانند اوباش کشیده شد و «اوباش» در مورد نادری که در فهرست تخلص‌ها دیده می‌شود، مربوط به شاعری است پارسی‌گوی در هندوستان.

اوباش بجنوری

نام او محمدزمان بوده و از اهالی قصبه بجنور (منطقه‌ای در اطراف لکهنوی هندوستان) در قرن سیزدهم می‌زیسته است. وی از نوادگان قاضی فخرالدین بجنوری بوده است. وی در شاعری شاگرد میرزا فاخر مکین (متوفی ۱۲۳۰ق) بوده است. معلوم نیست چرا اوباش تخلص می‌کرده است. بیت زیر از اوست:

دید آن قاتل بدخو سر راهی ما را کُشت از نیمچه نیم‌نگاهی ما را»
(همان: ۹۰)

غارماند یزدی

از احوال صاحب این تخلص شگفت اطلاعاتی نداریم و نمی‌دانیم در چه قرنی می‌زیسته است. تنها در تذکره صحف /براهیم از او یاد شده است و متأسفانه نسخه کاملی که هم‌اکنون از صحف /براهیم موجود است فاقد شعرهای شعراست و کاتبی ناآگاه به دلایلی نامشخص تنها احوال شاعران را کتابت کرده است. نام او در بخش معاصران صحف ابراهیم دیده نمی‌شود، پس تاریخ زندگانی غارماند باید قبل از قرن سیزدهم بوده باشد؛ زیرا صحف /براهیم در سال ۱۲۰۶ نگارش شده است. اگر تخلص «غارماند» تصحیف نباشد، می‌تواند به معنای کسی باشد که محل اقامت او غار بوده است؛ آنکه در غار می‌مانده است (بنارسی، بی‌تا: ورق ۲۱۸ب).

بی‌سواد خویدکی

از شاعران دوره ناصرالدین‌شاه، قرن سیزدهم بوده است. بی‌سواد شیفته دختری بوده و همین امر او را به شعرگویی برانگیخته بوده است. دو بیت زیر از اوست:

هیچ می‌دانی چه با زلفِ معنبر کرده‌ای گاه پیچان، گاه آویزش در آذر کرده‌ای
آسمان حُسن را از بس بلند آراستی طایرانِ عشق را بی‌بال و بی‌پر کرده‌ای
(خاضع، ۱۳۴۱: ۴۹-۵۰)

از دو بیت فوق معین می‌شود که او شاعری جدی‌سرا بوده است و احتمالاً لقب «بی‌سواد» را دیگران بر او نهاده بوده‌اند؛ چراکه معمولاً کسی خود را با چنین صفتی خطاب نمی‌کند، هرچند به بی‌سوادی و ناآگاهی خود وقوف داشته باشد.

اشتهای گرجی

میرزا عبدالله، فرزند حاج فریدون گرجی، از شاعران اطعمه‌سرای قرن سیزدهم به شمار می‌آید و در عصر محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار می‌زیسته است. وی در ابتدا «سرگشته» تخلص می‌کرد و بعدها آن را به «اشتها» تغییر داد و در سال ۱۲۸۹ق وفات یافته است. عباس‌قلی بختیاری در

تاریخ وفات او گفته: گفتا پی تاریخ وفاتش خرم / «ای وای که اشتها نداریم دگر». از اشتها ظاهراً دیوانی ۱۵۰۰ بیتی، مشتمل بر غزلیاتی در وصف خوراکی‌ها به جای مانده است (آقابزرگ، ۱۴۰۳: ۴۴۰/۹).

یک چشم هروی

نام او عین‌الدین هروی بوده است و احتمالاً در نیمه دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم می‌زیسته است. چون از یک چشم نابینا بوده، خود «یک چشم» تخلص می‌کرده است. مؤلف تذکره سخنوران چشم دیده از او یاد کرده و بیت زیر را از او آورده که مصرع دوم آن با ایهامی به تخلص خود شاعر، بسیار ظریف سروده شده است:

خدا شاهد که روی دشمن و دوست بینم همچو عین‌الدین به یک چشم
(نورمحلّی، بی تا: ۱۳۲)

پیش از این هم یادآور شدیم که عیوب ظاهری افراد، دست‌مایه‌ای برای انتخاب تخلص بوده است؛ مانند لکتی و ابکم که به آنها اشاره شد. نکته قابل توجه این است که یک چشم هروی، خود این تخلص را انتخاب کرده بوده است و ابایی از درج آن در اشعار خود نداشته است؛ چنان‌که در بیت بالا معلوم است.

دی‌دیم‌دم اصفهانی

از شعرای قرن چهاردهم قمری اصفهان بوده که اشعار طنزآمیزی با اصطلاحات و لهجه عوام می‌سروده است. چنان‌که پیداست تخلص او اسم صوت است و از تقلید دهانی صدای بعضی از آلات موسیقی به وجود آمده است؛ مانند «رینگ‌رینگ»، «گوپ‌گوپ» و غیره. شاعری به نام ملارجب در باب شعر خود گفته بوده:

شعر مربوط مگو سعدی و حافظ که دگر صادق ملارجب شعر جفنگش میاد
(نورمحلّی، بی تا: ۱۳۲)

و دی‌دیم‌دم در جواب او گفته است:

صادق ملارجب شعر جفنگش میاد غافل از میرزا دی‌دیم‌دم که به جفنگش میاد

چنان‌که مشاهده می‌شود شاعر در شعر فوق به تخلص خود اشاره کرده است؛ پس این تخلص را خود شاعر برای خود انتخاب کرده و آن را پذیرا بوده است (← ایرانی اصفهانی، ۱۳۱۲: ۴۸-۴۹).

خاکشیر اصفهانی

از هنر‌سرایان مشهور قرن چهاردهم به شمار می‌آید. مؤلف تذکره شعرای اصفهان درباره او می‌نویسد:

سید جعفر فرزند سید اسماعیل موسوی متخلص به خاکشیر در حدود سال ۱۳۰۰ قمری در اصفهان متولد گردیده در زمان جوانی در محله جلفا مغازه کلاه‌دوزی داشته در این اواخر به شغل بافندگی اشتغال داشت. پیرمردی خلیق و مهربان و محبوب و باحیاست از کلیه فنون شاعری هزل را پسندیده و در آن گوی سبقت از همه هزل‌سرایان ربوده و الحق باید گفت

تاکنون هزل را کسی بهتر و خوب‌تر و روان‌تر از وی نگفته است. در اوایل صراحی تخلص می‌نمود و بعداً خاکشیر را تخلص خود قرار داد. دیوانی دارد در حدود ۱۵۰۰ بیت از غزل و رباعی و غیره (مهدوی، ۱۳۳۴: ۱۶۹-۱۷۰).

چنان‌که می‌دانیم خاکشیر نام دانه‌ای ریز است که در طب سنتی، از گذشته تاکنون استفاده می‌شود. اساس اشعار خاکشیر اصفهانی، هزل است و آکنده از نام اندام‌های تناسلی، به همین سبب، از آوردن اشعار او در این‌جا خودداری می‌کنیم. این‌که خود شاعر تخلصش را از صراحی به خاکشیر تغییر داده است، نشانه‌ای از طبع شوخ و رضایت‌مندی او از این لقب طنزآمیز است.

۳. نتیجه

در این یادداشت با هدف فراهم آوردن مقدمه یا چارچوبی برای بررسی هرچه بیشتر انواع گزینش تخلص در زبان فارسی، ۳۸ تن از شعرایی را معرفی کردیم که تخلص‌های غریب و طنزآمیز و گاه تحقیرآمیز داشته‌اند. محدوده تاریخی شعرای این مقاله از قرن نهم تا چهاردهم‌اند و بیشترین آنها در قرن یازدهم و دوازدهم می‌زیسته‌اند. بیشتر صاحبان این‌گونه تخلص‌ها از اصفهان هستند. سیزده مورد از این تخلص‌ها از نام حیواناتی مانند گربه، ثور، کلاغ، خروس، گاو، شغال، سگ، کلب، شغال و کلاغ گرفته شده است. هشت تخلص از صفت‌های تحقیرآمیزی چون ابله، ابله‌ی، اوباش، اتری، بی‌سر، یک‌چشم و قراضه، بی‌قیدی برآمده است. شش لقب شاعرانه از میان عیوب ظاهری مانند یک‌چشم، لکنتی، ابکم، کوسه، کور، میخچه انتخاب شده است. در سه مورد از نام اشیا: زنبیل (دو بار) و بوق بهره برده‌اند. دو تخلص از نام نباتات: چغندر و خاکشیر. در دو مورد، از نام خوراکی‌ها، یعنی دوپپازه و کاکا استفاده شده است. یک شاعر با تخلصی بر اساس اسم معنی «جن» معرفی شد. شاعری دیگر به نام «دی‌دیم‌دم» از تقلید صدای آلات موسیقی، تخلص‌گزینی کرده است؛ و شاعری خود را «غارماند» می‌خوانده است و دیگری چون در وصف غذاها شعر می‌سروده، تخلص اشتها را گزیده بوده است؛ بنابراین، این‌گونه تخلص‌ها بیشتر از اسامی حیوانات گرفته شده است و جالب این‌که گاهی شاعران بزرگی مانند صائب تبریزی تخلصی مانند «سگ» را برای شاعران مبتدی برمی‌گزیده‌اند که از دیدگاه امروزی بسیار تحقیرآمیز بلکه توهین‌آمیز است؛ با این‌همه، معلوم نیست در دیدگاه فرهنگی و اجتماعی آن دوره، هدف چه بوده است. گزینش چنین القاب عجیب‌وغریبی تا قبل از قرن نهم در شعر فارسی بسیار نادر بوده است و یکی دو مورد وقیحانه‌ای هم که در متون دیده می‌شود، در حکم «النادر کالمعدوم» به شمار می‌آید و ظاهراً آنها را نیز دشمنان و منتقدان ساخته‌اند. همچنین با مطالعه اشعار به جای‌مانده این شاعران که در این نوشته نمونه‌هایی از آنها ارائه گشت، معلوم شد که اغلب این تخلص‌ها از جانب خود شاعران انتخاب شده است و صدالبته که ضعف تدریجی شعر فارسی و رواج طعن، تمسخر و اتهام نیز در این زمینه مؤثر بوده است. با جستجوی بیشتر بی‌شک نمونه‌های بیشتری از این‌گونه تخلص‌ها یافت خواهد شد. در مطالعات بعدی می‌توان دلایل گزینش این تخلص‌ها را از دیدگاه تاریخ اجتماعی و حتی روان‌شناسی بیشتر بررسی کرد.

منابع

- آقابرگ تهرانی (۱۴۰۳)، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۹، بیروت، دارالاضواء.
- ایرانی اصفهانی، عبدالمحمدخان (۱۳۱۲)، «در اطراف شعرای معاصر»، *ارمغان*، س ۱۴، ش ۱، ۴۸-۴۹.
- بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۱)، *منتخب‌التواریخ*، تصحیح احمدعلی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بنارسی، علی ابراهیم‌خان (بی‌تا)، *صحف ابراهیم*، نسخه خطی، ش ۳۰۵۱، کتابخانه توبینگن (برلین).
- احمدی پوراناری، زهرا (۱۳۹۳)، «بررسی تخلص در شعر فارسی»، *ادب و زبان*، س ۱۷، ش ۳۶، ۲۳-۵۱.
- خاضع، اردشیر (۱۳۴۱)، *تذکره سخنوران یزد*، حیدرآباد دکن، کتاب‌فروشی خاضع.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۶۸)، *فرهنگ سخنوران*، تهران، طلایه.
- رادویانی، محمد بن عمر (۱۳۶۲)، *ترجمان‌البلاغه*، تصحیح احمد آتش، تهران، اساطیر.
- رازی، امین‌احمد (۱۳۷۸)، *هفت‌قلیم*، تصحیح محمدرضا طاهری، تهران، سروش.
- صفوی، سام‌میرزا (۱۳۸۴)، *تحفه سامی*، تصحیح رکن‌الدین همایون‌فرخ، تهران، اساطیر.
- _____ (۱۳۱۴)، *تحفه سامی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «روان‌شناسی اجتماعی شعر فارسی»، بخارا، ش ۳۳، مهر و آبان، ۴۶-۶۶.
- صادقی کتابدار (۱۳۲۷)، *مجمع‌الخواص*، ترجمه عبدالرسول خیام‌پور، تبریز، اختر شمال.
- صبا، محمد مظفر حسین (۱۳۴۳)، *روز روشن*، تصحیح محمدحسین رکن‌زاده (آدمیت)، تهران، رازی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۴، تهران، دانشگاه تهران.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷)، *سبک‌شناسی شعر فارسی*، تهران، جامی.
- قنوجی بخاری، علی‌خان صاحب (۱۲۹۵)، *صبح گلشن*، چاپ سنگی، هند، شاه‌جهانی.
- کامی قزوینی، علاء‌الدوله بن یحیی (۱۳۹۵)، *تذکره نفایس‌المآثر*، تصحیح سعید شفیعیون، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- مدبری، محمود (۱۳۷۰)، *شاعران بی‌دیوان*، تهران، پانوس.
- مؤتمن، زین‌العابدین (بی‌تا)، *تحول شعر فارسی*، تهران، شرق با همکاری کتاب‌فروشی حافظ و مصطفوی.
- مهدوی، مصلح‌الدین (۱۳۳۴)، *تذکره شعرای اصفهان*، اصفهان، کتاب‌فروشی تأیید.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۱۷)، *تذکره نصرآبادی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- نویایی، امیرعلیشیر (۱۳۶۳)، *مجالس‌النفائس*، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران، منوچهری.
- نورمحلّی، ترک‌علی‌شاه (بی‌تا)، *سخنوران چشم دیده*، چاپ سنگی، هند، شمس‌الإسلام.
- واله داغستانی، علیقلی (۱۳۸۴)، *ریاض‌الشعرا*، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.

References

- Aghabozorg Tehrani, (1983). *Azzari'a ela Tasanifeshshi'e*. Beyrou. Darolazva. (in Arabic)
- Ahmadi pouranari, Z. (2014). Investigation of the pen name in the Persian Poetry. *Journal of language and literature*, 17(36), 23-51. 10.22103/jll.2015.893. (in Persian)
- Bada'oni, A. (2002). *Montakhabottavarikh*. (A. Saheb, Ed.). Tehran. Anjoman-e Asar va Mafakher-e Farhangi. (in Persian)
- Banarasi, A. (?). *Sohof-e Ebrahim*. Manuscript, No. 3051. Tubingen Library (Berlin). (in Persian)
- Ghannouji Bokhari, A. (1878). *Sobh-e Gholshan*. Lithography. India. Shah-jahani Publication. (in Persian)
- Gholamrezaei, M. (1998). *Persian poetry stylistics*. Tehran. Jami. (in Persian)
- Irani Esfahani, A. (1933). About Contemporary poets. *Journal of Armaghan*, 14(1). 48-49. (in Persian)

- Kami Ghazvini, A. (1975). *Nafayes al-Ma'aser*. (S. Shafi'iyoun, Ed.). Tehran. Library, museum and documentation center of the Islamic Consultative Assembly. (in Persian)
- Khayyampour, A. (1989). *Farhang-e Sokhanvaran*. Tehran. Talaye. (in Persian)
- Khaze', A. (1962). *Tazkire of the poets of Yazd*. Heydarabad (Dakan). Bookstore of Khaze'. (in Persian)
- Mahdavi, M. (1955). *Tazkire of the poets of Isfahan*. Isfahan. Bookstore of Ta'id. (in Persian)
- Mo'tamen, Z. (1960). *Evolution of Persian poetry*. Tehran. Shargh in cooperation with Hafez and Mostafavi bookstore. (in Persian)
- Modabberi, M. (1991). *Sha'eran-e bi-divan {Poets without Divan}*. Tehran. Panous. (in Persian)
- Nasrabadi, M. (1938). *Tazkire Nasrabadi*. (Vahiddastgerdi, Ed.). Tehran. Armaghan. (in Persian)
- Navaei, A. (1984). *Majales al-Nafa'es*. (A. Hekmat, Ed.). Tehran. Manouchehri. (in Persian)
- Nourmahalli, T. (?). *Sokhanvaran-e Chashmdide*. Lithography. India. Shamsoleslam Publication. (in Persian)
- Radouyani, M. (1983). *Tarjoman al-Balaghe*. Tehran. Asatir. (in Persian)
- Razi, A. (1999). *Haft Eghlim*. (M. Taheri, Ed.). Tehran. Soroush. (in Persian)
- Saba, M. (1964). *Rouz-e Rowshan*. (M. Adamiyyat, Ed.). Tehran. Razi. (in Persian)
- Sadeghi Ketabdar. (1948). *Majma' al-Khavass. Translated by Abdul Rasoul Kayyampour*. Tabriz. Akhtar-e Shomal. (in Persian)
- Safa, Z. (1977). *History of literature in Iran*. Tehran. University of Tehran press. (in Persian)
- Safavi, S. (2005). *Tohfe-ye Sami*. (R. Homayounfarrok, Ed.). Tehran. Asatir. (in Persian)
- (1935). *Tohfe-ye Sami*. (Vahiddastgerdi, Ed.). Tehran. Armaghan. (in Persian)
- Shafi'i kadkani, M. (2003). Social psychology of Persian poetry. *Journal of Bokhara*. 32, 46-66. (in Persian)
- Vale Daghestani. (2005). *Riyaz al-Sho'ara*. (M. Naji nasrabadi, Ed.). Tehran. Asatir. (in Persian)